

## کم می آورد تن از عبور این ساقه‌ی تب

به...doremifa و ... خنده در چشم‌ها

شب را می شکافتی  
با آهنگ پاهایی

پل:  
میان خاک  
تا ماه

من از «نردبان ماه» می رفتم  
در خط نگاه سیر بر اندامی

کم می آورد تن از عبور این ساقه‌ی تب  
در قواره‌ی یک زن  
تو بالاتری بالاتر روح بالاتر مردمان

تو شلوغ‌تری از مرگ  
تو از زن زانو فراتری زن‌تر

بر زانوی تو آینه می روید بر آینه قد می کشد باقی اندامت

-- خیال را به خیابان تو راه می‌بری

مرا از کنار مرگ  
عمیق‌ترین دریا--  
تو برمی‌گردانی  
:

موج پریشان  
گیج خوشه‌ی مرجان

جنازه‌ای  
صیدِ صدف کرد و  
حیات آمد  
و کوسه‌ها  
همه از سهم صدف  
تدفین شدند

میان

موج و

کف

موج تابوت می‌پردازد از اندامش  
که از هجوم،  
خیزِ بلند

به پای

بماند

با تو از تمام تپیدن‌ها بی‌نیاز است ساز هراسان --

گیتاری لرزان بر کف دست می‌گیرم و  
می‌نوازم  
شرمگین‌ترین سرود دنیا را  
که قالب از قاب اندام زنی می‌گیرد: تمام  
بی‌نقص و  
تمام

مهر ۸۹

#### توضیحات:

- «نردبام (نردبان؟) ماه» تعبیر معروف و آشنایی‌ست از لورکا در ترجمه و دکلمه‌ی شاملو..  
۲- در بند آخر، همیشه چیزی آشنا، در پس ذهنم مشغله ایجاد می‌کرد که من این تعبیر و تصویرها را از کجا شنیده‌ام. خیلی ناگهان هم بود که به یاد آوردم از شاعر مهربان و بزرگ سوئدی توماس ترانسترومر است که مضموناً گفته بود: الوار / سازی ست / که می‌نوازم و / درهای باغ / خود را باز می‌کنند (می‌توانستم بگویم "درهای باغ باز می‌شوند" اما فاعلیت دادن به "باغ" برای من در این برگردان حافظه‌ای مهم است، بسیار هم مهم. که تمام شعر همین ریزه کاری‌هاست، و که نمی‌گذارد سادگی و صمیمیت شعر از ساده‌لوحی و شعر آسان‌نویسی (نوشتن پیش پا افتاده‌ی ژانری دشوار / دشوارترین معنویت آدمی شاید؟). مطمئن نیستم شعر کوتاه ترانسترومر را دقیق آورده باشم، که باز به گمانم خود او هم به حرفی از پل الوار بزرگ اشاره داشت.